بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 9 بهمن 1390.

ما در واقع یک سری بحث هایی در مورد اخباری که امر به عرضه احادیث به کتاب کرده است داریم. یکی از بحث های مهم آن این است که آیا مفاد این اخبار، این معنایی است که معروف فهمیده اند یا مخالفت و موافقت با روح کتاب مراد هست احتمالی که شهید صدر مطرح کرده است که این را فردا انشاء الله بحثش را شروع می کنیم. بحثی که امروز می خواهم در موردش صحبت کنم یکی از بحث هایی هست که در ضمن تنبیهات این ... مرحوم آقای صدر دنبال کرده اند. آن این است که مرحوم آقای خوئی فرموده اند که مخالفت کتاب در جایی که مخالف اطلاق کتاب باشد صدق نمی کند. اینکه خبر مخالف کتاب باید از حجّیت ساقط می شود حالا چه اخباری که عدم مخالفت با کتاب را شرط اصل حجیت خبر قرار داده است چه شرط به عنوان مرجّح ذکر کرده است در مقام ترجیح مخالفت با اطلاق ایشان می گویند که مخالفت کتاب حساب نمی شود و تعبیری که دارند ظاهر تعبیرشان خالی از یک نوع اندماجی نیست ولی تعبیر ایشان این است که، تعبیر آقای خوئی این است که اطلاق به وسیله مقدمات حکمت استفاده می شود. حاکم به اطلاق عقل است با توجه به مقدمات حکمت. بنابراین مستفاد از کتاب سریان و شمول حکم نسبت به جمیع افراد نیست. این عقل هست که حکم به این مطلب می کند. آقای صدر در مباحث الحجج تقریرات آقای حائری در بحوث، سه احتمال برای فرمایش آقای خویی ذکر کرده است و آنها را بررسی کرده است. البته این سه احتمال یک احتمالش قطعا مراد آقای خوئی نیست و تعجب است که آقای صدر چرا این احتمال را ذکر کرده است. آن احتمال این است که گفته است که مراد آقای خوئی این است که شرط اطلاق، این است که قرینه ولو قرینه منفصله نداشته باشد. یکی از مقدمات حکمت، عدم وجود بیان اعم از متصل و منفصل است. بعد ایشان اشکال کرده است که اولا مبنا درست نیست و ثانیا این در صورتی صحیح است که حدثی که هست این حدیث به اطلاق نباشد و الا اگر حدیث به اطلاق باشد، این بیان نمی آید. همان آیه قرآن به اطلاق است و هم حدیث به اطلاق است. کدامش را قرینه قرار دهیم و مانع تمامیت مقدمات حکمت در دیگری قرار دهیم معلوم نیست. این احتمال را مطرح کرده است که این احتمال اصلا جا ندارد. آقای خویی تشقیق شقوقاتی در بحث کرده است که روشن است مرادش به این جهت نیست. بعد این مورد را خود آقای خویی در کلماتشان دارند. آقای خوئی تشقیق شقوقاتی که کرده اند من جمله می فرمایند که خبر اگر دلالتش وضعی باشد، دلالت آیه اطلاقی باشد، خبر بر آیه مقدم است به خاطر اینکه مانع انعقاد اطلاق می شود و محل کلامش اینجا نیست. محل کلامش جایی است که هر دو اطلاقین باشد. می گوید جایی که هر دو اطلاقین باشد با این حال ما نمی توانیم شرط حجیت را عدم مخالفت بگیریم. جایی که هر دو اطلاقین باشد ایشان می گوید که اطلاق چون به برکت حکم عقل است و امثال اینها، بنابراین مفاد لفظ نیست. به برکت حکم عقل است و از کتاب استفاده نمی شود. این احتمال جا ندارد خیلی هم مهم نیست. دو احتمال دیگر مطرح کرده اند که یک احتمال آن تقریبا ظاهر هست که آقای حائری هم در تقریراتشان تقریبا همین احتمال را آورده اند. آن احتمال این است که در واقع ایشان می خواهد بگوید که دلالت با یک مقداری تغییر در تعبیری که در فرمایشات آقای صدر نسبت به فرمایشات آقای خوئی ایجاد کرده است که باید هم این تقریر ایجاد شود، آن این است که دلالت دالّ بر اطلاق صرف لفظ نیست. سکوت از ذکر قرینه جزء دیگر دال است. دلالت اطلاقی دلالت سکوتی است. چون متکلم قید را ذکر نکرده است و سکوت کرده است از ذکر قید، بنابراین سریان و شمول حکم فهمیده می شود. پس دال سکوت است نه لفظ شارع. خب پاسخی که در تعبیر آقای هاشمی هست، یک مقداری تعبیر خیلی قشنگی نیست. من پاسخش را می خوانم ایشان می فرماید

و إن أريد: ان الإطلاق دلالة سكوتية فلا يكون لفظاً و كلاماً ليكون قرآناً، ففيه:

أولا- ان الإطلاق و إن كان يستفاد من السكوت و عدم ذكر القيد إلّا أن عدم ذكر القيد متصلًا بالخطاب يجعل الكلام ظاهراً في الإطلاق بحيث يكون السكوت حيثية تعليلية لإطلاق الخطاب القرآني نفسه.

تعبیر این است. آقای حائری تعبیرشان یک مقداری به نظرم دقیق تر هست. کأنه ایشان می خواهد بگوید که واقعا دالّ ما لفظ قرآن است. این سکوت منشأ می شود که لفظ قرآن دلالت بر سریان کند. آقای حائری تعبیر می کند عرفا حالا با تعبیری که من عرض می کنم ولو اینکه به نظر الدّقی سریان از از سکوت استفاده می شود ولی عرفا خود لفظ قرآن را دال می دانند. می گویند آیه قرآن دلالت بر این مطلب کرد. اوفوا بالعقود دلالت بر این مطلب کرد. پس بنابر این طبق این بیان می شود گفت که سکوت سبب شده است که لفظ قرآن دلالت کند. نه سببیت عقلی. عرفا آیه قرآن را دالّ می داند. کاشفش هم این است که در روایات مواردی که آیات قرآنی به اطلاق دالّ بر یک مطلبی هست، آنها را مفاد قرآن دانسته است. روایاتی که به مفاد قرآن مثلا می گوید که آیه قرآن تمسک می کند که ازدواج موقّت با اهل کتاب صحیح نیست به دلیل تمسک به لا تمسکوا بعصم الکوافر. به نظرم به این آیه تمسک کرده است که روایت ابن بزیع است. محمد بن اسماعیل بن بزیع تمسک کرده است از امام رضا به اینکه در عقد موقت هم نمی شود به لا تمسکوا بعصم الکوافر. خب اطلاق آیه اقتضا می کند که امساک به، به اصطلاح جایز نباشد.

سؤال:

پاسخ: حالا آنها یک جهت دیگر است. جهت اطلاقی قضیه است که کوافر مسلّم اهل کتاب را می گیرد. آن که مورد بحث هست مشرکین هست که می گیرد یا نمی گیرد. کافر اطلاقش بحثی نیست.

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ

آن بحثی که آنجا هست بحث اطلاقی این است که آیا مشرک در قبال اهل کتاب است یا عنوان عام اهل کتاب و الا کافر که کافر است مسلمان که نیستند. کافر در مقابل مسلمان است. عمده اش این است که آیا عقد موقّت تمسک به عصمت کافر هست یا نیست. آن را می گوید اطلاق دلیل به زوجیت است.

سؤال:

پاسخ: نه در مورد تمسکش درست است. در مورد تمسکش لا تمسکوا اش که اطلاق است. یعنی روشن است آن هم اطلاقی است نه اینکه اطلاقی نیست. آن هم اطلاقی است ولی به هر حال روشن تر از لا تمسکوا بعصم الکوافر هست. مواردی که ائمه علیهم السلام به آیات قرآن تمسک کرده اند الآن من همه اش را چیز نکردم تصور می کنم که خیلی از آنها به جنبه های اطلاقی بازگشت می کند و تمسکات ائمه به اطلاق هست. طبق مبنای معروف آقایان. البته ما در جلسه قبل این مطلب را اشاره کردیم که به نظر ما در جملات منفی نیاز به مقدمات حکمت نداریم. مقدمات حکمت در جملات اثباتی هست. در جملات نفیی که هست نیازی به آن مقدمات حکمت خاصی که دلالت جملات منفی دلالت اطلاقی نیست در واقع از سنخ عموم است ولی از یک جهت شاید حالا آن بحثی که در آیه قرآن می گوید عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء امام علیه السلام تمسک کرده است به یان آیه بر عدم صحت طلاق عبد و فرموده است الطلاق شیئٌ ما عرض کردیم که این از نوع اطلاق نیست از نوع عموم است با توضیحی که در جلسه قبل در موردش دادیم. ولی معمول آقایان اینها را اطلاقی می گیرند. بین جمله مثبت و منفی از این جهت فرقی نمی گذارند. الآن سؤال هایی که من در مورد تمسک به آیه قرآن در ذهنم هست همه اش جملات منفی است. یکی آن روایت عبد الاعلی مولا آل سام هست. ما جعل علیک فی الدین من حرج که به آن تمسک کرده است برای نفی وجوب مباشرت در و کفایت مس بر مناره در وضوع

سؤال:

پاسخ: آنها یک بحث های خاصی دارد که خیلی بحث سختی است. آن که اصلا آن آیه مفادش چه می خواهد بگوید حاج آقا معنا می کردند مشهور جور دیگری معنا می کردند. ولی آن آیه های یعنی به اصطلاح رند دالّ که الآن در ذهنم هست، یکی روایت همین عبد الاعلی مولا آل سام هست. روایت آل بزیع لا تمسکوا بعصم الکوافر آن هم منفی است. روایت عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء آن هم منفی است. ولی فکر می کنم که باید تعبیرات مثبت هم در روایت داشته باشیم مثلا به اوفوا بالعقود تمسک کرده باشند برای صحت یک عقد و شبیه این تعبیرات فکر می کنم

سؤال:

پاسخ: آن بیانی که ما ذکر می کردیم در این جا ها می آید. جلسه قبل بیانی که عرض می کردیم در تمام این موارد می آید و نکره خصوصیت ندارد. نکره در واقع نافی احتمال عهد است نکره بودن. احتمال عهد اگر نفی شود در اثبات عموم می شود. مناطش نکره خصوصیت ندارد. نکره گفتن چون احتمال عهد در آن نمی آید. خب فکر می کنم حالا این را یک مراجعه کنیم من الآن مراجعه اخیر نداشتم به روایت هایی که به آیه قرآن تمسک کرده اند احتمال زیاد می دهم که مواردی که جمله اثباتی در آیه قرآن به نحو اطلاقی دال بر مطلبی باشد به آنها هم به عنوان

سؤال:

پاسخ: باید به موارد روشن یک مقداری چیز شود که دلالتش یک مقداری روشن تر باشد. بعضی از اینها یک مقداری دلالتش بر آن مطلب انقدر روشن نیست که بشود راحت مطلب را استفاده کرد.

علی ای تقدیر اصل مطلب شهید صدر مطلب تمامی است. آن این است که اطلاق ولو بالنظر الدقی از سکوت متکلّم از ذکر قید استفاده می شود یا به تعبیری که ما ذکر می کردیم اطلاق ناشی از این است که متکلم لفظی که دالّ بر جزئی بودن حکم باشد نیاورده باشد. متکلم در مقام بیان بوده است و قضیه اش را چیزی که دالّ باشد که صور قضیه جزئی است قضیه ....40/17 قضیه مصوره جزئیه است آن را ذکر نکرده است عدم ذکر ما یدلّ علی الجزئیه دالّ بر کلی است. درست است این مطلب حالا یا به تعبیر ما یا به تعبیر قوم ولی اینها به نظر عقل و دقّی است ولی به نظر عرفی اطلاق مفاد خود لفظ است می گویند لفظ دالّ بر اطلاق است. این احتمالی است که آقای صدر آورده اند در تقریرات آقای هاشمی و حائری مشترکا هست. تقریرات آقای هاشمی یک اضافه ای دارد یک ان قلت دومی هم دارد آن این است که اگر فرض کنیم که اطلاق دلالت سکوتی هم باشد باز اشکالی ایجاد نمی کند چون ما بعدا ذکر می کنیم که دلالت قرآن خصوصیت ندارد. قرآن از این جهت مرجّح دانسته شده است یا از این جهت خبر را از اعتبار می اندازد خبر مخالفش را که قطعی الصدور هست. دلالت اطلاقی مستفاد بر سکوت هم باشد، سکوت به خاطر قطعی الصدور است چون ما یقین داریم که قیدی در کلام شارع نیامده است. این را در کلام آقای هاشمی اضافه دارد رو علی المبنا باید کسی این را بپذیرد که کسی اگر این مطلبی که بعدا ایشان ذکر می کند را بپذیرد که موافقت با کتاب و مخالفت با کتاب خصوصیت دارد، خب این کلام نمی آید. و دلیل قطعی الصدور به کلیت مناط ترجیح و تقدیم است و اسقاط خبر مخالفت حجیت بودن را خیلی مبنایش روشن نیست و بعدا هم می گوییم که مطلبش هم درست نیست. ذاتا درست نیست مگر از باب مرجّحات که قبلا ما ذکر کردیم. خب این یک احتمال. احتمال سومی در کلام آقای هاشمی هست که در کلام آقای چیز هم نیست می گوید

و ان أريد: أن الإطلاق ليس‏ ظهوراً مستفاداً من الكتاب الكريم، و إنما هو بحكم العقل فالمخالفة بين الخبر و بين حكم العقل لا الكتاب.

ففيه: أن الإطلاق و مقدمات الحكمة عبارة عن تحليل حال المتكلم في مقام كشف تمام مراده من كلامه باعتباره إنساناً عاقلًا ملتفتاً و لا يقصد بها براهين عقلية. و لذلك لم يكن يستشكل أهل العرف في استفادة الإطلاق كظهور عرفي لكلام المتكلم.

احتمال دیگر این تعبیر آقای خویی این است که اطلاق از کتاب استفاده نمی شود و انما الحاکم به العقل. آقای صدر می خواهند بگویند که اینکه می خواهید بگویید حاکم عقل است نه اینکه یک برهان عقلی اینجا از آن بابت این برهان عقلی ما اطلاق استفاده کردیم نه عقل انسان در واقع می فهمد که متکلم از این کلامش اطلاق اراده کرده است. در واقع عقل انسان کیفیت دلالت لفظ را کأنه روشن می کند. نه اینکه خودش مستقلا بخواهد مطلبی را افهام کند و تفهیم کند. عقل می رساند که متکلم از این کلامش چه چیزی را اراده کرده است. دالّ ما عقل نیست ولو اینکه عقل این دلالت دلیل را فهمیده است. عبارت آقای صدر یک مقداری خیلی روشن نیست ولی من عبارت را اینگونه توضیح می دهم در واقع دالّ ما عقل نیست هر چند برای اینکه ما دلالت لفظ را بفهمیم به عقل استناد می کنید. عقل کیفیت دلالت لفظ را برای ما روشن می کند. کأنه دالّ بر دال است به تعبیر دیگر. اینکه این لفظ ما مراد متکلّم را به نحو سریان و عموم برساند، مراد متکلم را به نحو سریان و عموم برساند نیازمند این است که ما به یک نکته عقلی توجه کنیم که عاقل بودن و حکیم بودن متکلم و این چیزها. و الآ آن چیزی که دلالت می کند، لفظ متکلم است نه حکم عقل. حکم عقل خودش حاکم است ولی عقل حاکم است به دلالت اللفظ. نه حاکم است به مراد متکلم مباشرتا. اینگونه فکر می کنم آقای صدر اراده کرده باشند.

سؤال:

پاسخ: نه دلالت التزامی ربطی ندارد. دلالت التزامی حتما لازم نیست؛ بعضی از اقسام دلالت التزامی بله. دلالت التزامی ای که ملازمه اش ملازمه عقلیه باشد. ملازمه عقلیه منشأ شود برای اینکه این لفظ ما دالّ بر لازم هم باشد.

خب این هم نکته سوم. که البته به نظر من مطلبی که آقای خویی می خواهند بگویند همان احتمال دوم هست که در کلام آقای هاشمی وارد شده است که در کلام آقای حائری هم به همان اکتفا کرده است و همان را آورده است. احتمالش همین هست ولو تعبیر فان الحاکم به العقل و همچین تعبیر خاصی در کلام آقای خویی وارد شده است ولی فکر می کنم آن چیزی که لبّ کلام هست همین است که دالّ بر اطلاق سکوت متکلم از ذکر قید است نه دال بر اطلاق خود لفظ متکلم که باید همان جوابی که به خصوص در تقریر آقای حائری وارد شده است که عرفا دالّ بر لفظ را دالّ بر اطلاق و سریان و شمول حکم را خود لفظ متکلم می دانند نه اطلاق آن همین جور است. حالا روایتی که گفته است که من در میان شما کتاب و سنت قرار گرفتم ما ان تمسکتم بهما لن تظلوا ابدا، این عرفا جاهایی که انسان به اطلاق آیه تمسک می کند تمسک به سنت حساب می شود تمسک به آیه حساب می شود اینها نمی خواهد بگوید حتما باید به نحو عموم باشد. اطلاق هم باید اینها را بگیرد عرفا همین مطلب هست که سکوت حیثیت تعلیلیه شمرده می شود برای اینکه لفظ متکلم را دالّ بر عموم و اطلاق قرار دهد. و مخالفت با آن هم مخالفت شمرده می شود. آن بحثهای دیگری که اساسا چه نوع مخالفتی مرجّح است آیا به نحو عموم و خصوص من وجه، مطلق، چه نوع مخالفتی خبر را از اصل حجیت ساقط می کند بحث هایش قبلا گذشت حالا وارد آن حیثیتش نمی خواهیم بشویم. آن مخالفتی که اگر دلالت دلالت به عموم بود مخالفت شمرده می شد، اگر دلالت اطلاقی هم باشد مخالفت شمرده می شود. حالا یک نکته ای را هم من ضمیمه کنم البته این روی مبنای معروف آقایان نیست. ولی به تصور ما مطلب چنین است آن این است که به نظر ما، ما فقط در مطلقات نیاز به مقدمات حکمت نمی بینیم. مقدمات حکمت در عمومات هم هست. مقدمات حکمت که می گویم یعنی مقدمه اصلی از مقدمات حکمت که در مقام بیان دارد. شرط استفاده عموم و شرط ظهور دلیل در عمومیت حکم نسبت به جمیع فروض این است که متکلم در مقام بیان باشد. البته عرض کردم در جلسه قبل که بین در مقام بیان بودن در باب مطلقات و در مقام بیان بودن در باب عمومات فرق است. در مطلقات چون مطلق بر اصل طبیعت محمله دلالت می کند. اینکه طبیعت محمله به معنای قضیه کلیه تبدیل شود، نیاز به در مقام بیان بودن هست. و اگر گفتیم الحیوان انسانٌ، این به نحو قضیه محمله صحیح است. اگر بخواهیم این قضیه کلیه باشد، باید متکلم در مقام بیان قید و قید حکم باشد. بخواهد صور قضیه را هم بیان کند. در مقام صور قضیه بودن جزو دلیل بر اطلاق هست در باب مطلقات. اما در باب عمومات، بحث این است که متکلم باید در مقام بیان تبصره ها و استثنا های حکم باشد. و الا اگر متکلم در مقام بیان تبصره ها و استثنا های حکم نباشد، خود دلیل ظهور در این که مراد جدی متکلم شمول حکم نسبت به همه موارد هست ندارد. باید یک عدم ذکر مخصّص تا وقت عمل را هم ضمیمه کنیم بگوییم متکلم یک عامی را به کار برده است تا وقت عمل هم مخصصی ذکر نکرده است پس مراد جدی اش عموم است و الا نفس اینکه، جاهایی که شارع فرض کنید در قانون گذاری های عادی هم قانون گذاری ای که در مقام اصل تشریع حکم است ولو به نحو کلی بگوید که هر شهروند باید مالیات بپردازد. هنوز تبصره هایش را ذکر نکرده است. شهروندی که وضعیت مالی اش نامناسب است پرداخت مالیات بر او لازم نیست. کسی که مثلا بیمار است یا فلان خدمت را کرده است. این جور استثناهایی که در مورد این قوانین هست آنها را بعدا ذکر می کند. خود نفس این کلام، دال بر شمول حکم نسبت به جمیع افراد به نحو ظهور در مراد جدی ندارد. البته مراد استعمالی اش، شمول و عموم است بر خلاف اطلاق که مراد استعمالی اش هم چیز نیست. یعنی در واقع دو تا فرق بین مقدمات حکمت، در مقام بیان بودن در بحث مطلقات و در بحث عمومات است. در بحث مطلقات در مقام بیان بودن شرط اصل دلالت مطلق به نحو دلالت استعمالی اش اصلا متوقف بر مقدمه است. دلالت استعمالی ندارد مدلول استعمالی اش عموم و سریان نیست ولی در عام مدلول استعمالی اش هست. ولی هر دو در این جهت مشترک هستند که در مقام استخراج مراد جدی، نیازمند ضمیمه مقدمه در مقام بیان بودن است. این یک تفاوت و تفاوت دوم این است که در مطلقات متکلّم باید در مقام بیان صور قضیه باشد. در مقام بیان کمیت موضوع باشد. تا قضیه مطلق از قضیه محمله به قضیه کلیه تبدیل شود. ولی در عمومات برای اینکه عام ما ظهور داشته باشد در اینکه مراد متکلّم اراده همه افراد هست، باید ظهور داشته باشد که متمکلّم می خواهد با نفس این کلام استثناها و تبصره ها را هم بیان کند. متکلم در مقام بیان ذکر تبصره ها با ذکر این کلام است. که غالبا هم این نکته احراز نمی شود این نکته را هم بگویم غالبا هم نه در قانون گذاری های عادی این احراز می شود و نه در ادله شرعی. این که متکلم می خواهد همه تبصره ها را با این کلام بیان کند. بله حالا ممکن است یک سری تبصره هایی اصلی باشد، قید و قیودات اصلی باشد آنها را بشود ولی به خصوص هر چه آن استثنا و تبصره غریب تر و نادر تر باشد ظهور دلیل در اینکه آن استثنا را با نفس این کلام بیان کند ضعیف تر می شود. اینها هست.

سؤال:

پاسخ: اصلا ما اصاله تطابق نداریم. ما ظهور کلام در اراده جدی است. یعنی در واقع اصاله التطابق بازگشتش به این می شود که ظهور کلام در اینکه مراد جدی متکلم بر طبق مراد استعمالی است، این ظهور متوقف است بر اینکه در مقام بیان استثنا ها و تبصره ها با نفس کلام باشد. اصاله تطابق اصل عملی نیست. یک اماریت دارد. و این اماریت در جایی که متکلم اصلا نمی خواهد قیود را با این کلام بیان کند. با آن کلام بیان کند آن نمی آید و یک نکته سومی هم من در جلسه قبل عرض کردم باز تأکید کنم اینجا آن این است که ما در؛ مطلقات اگر متکلم در مقام بیان نباشد، هیچگونه استفاده ای، حتی استفاده فی الجمله هم نمی توانیم بکنیم. ولی در عمومات چون تخصیص اکثر قبیح است، چون استثنا اکثر قبیح است، ما این را که اکثر افراد این حکم را دارند را استفاده می کنیم. این مطلب را در مطلقات نمی توانیم استفاده کنیم. چون مطلقی که در مقام بیان نیست ممکن است اکثر افراد اصلا مشمول حکم نباشند چون در مقام بیان نبوده است. چون مراد استعمالی اش عموم نیست اصلا. این نکته مهم است که اینکه ما با قرینه منفصله در مطلقات کاری کنیم که اصلا اکثر افراد از تحت آن خارج شوند هیچ مشکلی ندارد. بنابراین مطلق اصلا ظهور ندارد که اکثر افراد مشمول این حکم هستند. مطلقی که در مقام بیان نباشد. ولی عامی که در مقام بیان استثنائات هم نباشد نسبت به اینکه اکثر افراد مشمول این حکم هستند ظهور دارد. این تفاوت ها بین

سؤال:

پاسخ: بعضی ها تفاوت گذاشته اند در تخصیص اکثر که اگر تخصیص عنوانی باشد مثلا به عنوان واحد خارج می کند آنها به نظر ما فرقی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه بستگی دارد که در مقام بیان باشد یا نباشد. اگر فرض کنید متکلم می گوید اقیموا الصلوه، نماز بخوانید. نماز فرض کنید به همان معنای لغوی خودش باشد یا معنای شرعی باشد ما صلوه را هم به معنای اعم بدانیم. موضوع بر اعم بدانیم نه موضوع بر خصوص صحیح شرعی. خب اینجا آن افرادی را که نماز شرعی حساب می کند ممکن است افراد نادری باشند ولی متکلم نمی خواسته است که بیان کند. ولی علتی که نخواسته است بیان کند فقط این نیست که نمی توانسته است الفاظش. ممکن است مصلحت تدرّج در احکام باشد. لازم نیست حتما نکته اش این باشد که لفظی نداشته است که بیان کند امثال اینها. آنها خیلی دخالت در این بحث ها ندارد.

سؤال:

پاسخ: خب همین هم می گوییم عیب ندارد. آن هم در واقع همین است قید و قیودات. آنها نکته ای دارد اینکه من می گویم چون تحلیل ما از مقدمات حکمت با تحلیل قوم تفاوت دارد. ما قبلا در بحث مقدمات حکمت مفصل این را بحث کرده ایم. اینکه مثلا مراد از لفظ انسان به نحو لا به شرط است این را از خود دلالت لفظی استفاده می کنیم. آقایان گاهی اوقات می گویند که ما مطلق را دال بر لا به شرط قسمی می دانیم. من آنجا بحثش را مفصل کرده ام. این است که این جور تعبیر می کنم یک مقداری وابسته به آن بحث هایی است که آنجا کرده ام اینجا نمی خواهم وارد آن خصوصیاتش شوم.

سؤال:

پاسخ: حالا آن دلیل اثباتیش چیست یک بحث دیگر است. بحث های دیگر این است که در مقام بیان مستثنی بودن با نفس کلام را چگونه احراز می کنیم. آنها یک بحث دیگر است هر وقت همچین چیزی احراز کردید که متکلم با نفس این کلام، فرض کنید که تصریح می کند و لا استثنا فیه. استثنا هم این ندارد تبصره ندارد این قانون من می خواهم همه خصوصیات قانون، حالا تصریح کند که خب دیگر بحثی در این نیست که این دیگر ظهور دارد. طبیعتا اگر یک قید دیگر باشد معارض با این معنا تلقی می شود. در حالی که تبصره های دیگر در موارد دیگر معارض با آن دلیل به یک معنا تلقی نمی شود. این است که با توجه به این نکته اگر نکته در دلالت عموم بر شمول هم سکوت نقش دارد. چون متکلم در مقام بیان مستثنیات با نفس این کلام بوده است و مستثنیات را ذکر نکرده است پس مستثنی نیست پس دلالت عمومی است. بنابر این در عمومات هم آن نتیجه ای که در این بحث می خواهم بگیرم این نکته اش است که عمومات و مطلقات از این جهت که سکوت جزء علت دلالت هستند مشترک هستند. بنابراین اگر هم فرمایش آقای خویی صحیح باشد به عمومات هم سرایت می کند. بنابراین مخالفت با اطلاق کتاب، هم مخالفت با کتاب تلقی می شود. البته به شرطی که آن اطلاق در مقام بیان باشد. و الا اگر متکلم، اگر در مقام بیان نباشد اصلا ظهور اطلاق منعقد نمی شود. آقای خویی هم که بحث می خواهند بکنند می خواهند بگویند که مخالفت با مطلق در مقام بیان هم مخالفت با کتاب نیست. بحث ما این است مطلقی که دلالت اطلاقی اش منعقد شده است، با این حال مخالفت با آن مخالفت با کتاب نیست که البته بحث این بود که غالبا در اطلاقات کتابی همچین صغرویا مطلب احراز نشده است. خب بحث دیگر تمام است و بحث خاصی ندارد. بحث بعدی ما همین بحثی است که آیا مراد اصلا از اخبار طرح عرضه احادیث بر کتاب و طرح ما خالف الکتاب، مخالف با روح کتاب هست یا نیست. این بحث را شهید صدر در تقریرات آقای هاشمی در بحث تعادل و تراجیح بحثش را آورده است البته خیلی مفصل هم نیست ولی در تعادل تراجیح آمده است. آقای حائری در تقریراتشان در تعادل تراجیح اشارتا آمده است بحث اصلی شان در جلد دوم هست، آن جلسه هم من چیزش را گفتم ولی حالا، صفحه 355 در تفسیر یک احتمالی را مطرح می کند که احتمالی در تفسیر معنای موافقت موجود در کتاب هست که مراد موافقت با روح کلی قرآن هست و امثال اینها. اینجا استدلالاتی می کند شواهد و قرائنی ذکر می کند در کلام آقای هاشمی یکی دو تا شاهد بیشتر ذکر نشده است اینجا شاهد هایش خیلی بیشتر است و محلّ بحثش هم در تعادل تراجیح است. این را حالا کلاس راهنما را فردا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد